

فصلنامه علمی دیدگاه‌های حقوق قضائی
مقاله پژوهشی، دوره ۲۸، شماره ۱۰۱، بهار ۱۴۰۲، صفحات ۱۲۵ تا ۱۴۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۰۶

بررسی اصول حاکم بر اعاده دادرسی ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری

| اسماعیل شاهسوندی* | استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران
شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

| محمدصادق مهدوی راد | دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، واحد
تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

| محمود حبیبی | استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران شمال،
دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

| علیرضا مشهدی زاده | استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، واحد تهران مرکزی،
دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

قانون گذار با در نظر گرفتن ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری اقدام به پیش‌بینی شیوه فوق‌العاده‌ای به نام اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه کرده است. اگرچه این شیوه، امتیازهایی می‌تواند از حیث پیشگیری از بقا و اجرای آرای غیر صحیح و غیرقانونی داشته باشد، با ابهامات و با انتقادات متعددی روبه‌روست. اصول حاکم بر دادرسی در ایران همچون اصل تناظر و اصل دو مرحله‌ای بودن دادرسی ماهوی در این رویه مغفول می‌ماند نیز، قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده و تفاوت ذاتی حکم و قرار و ابهاماتی چند در این خصوص مفتوح باقی می‌ماند. به‌علاوه تحلیل و بررسی استقلال و بی‌طرفی دیوان عالی کشور و رابطه آن با محاکم تالی و رئیس قوه قضائیه در تبیین نقدهای وارده قابل تأمل اند که باید در این نوع

از اعاده دادرسی بررسی شود. مقاله حاضر، با تأکید بر رویه قضائی به بررسی و نقد اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک از منظر اصول دادرسی مدنی پرداخته و راهکارهای مورد نیاز را برای نظام حقوقی کشورمان ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: اعاده دادرسی، رویه قضائی، اعتبار امر قضاوت شده، اصول دادرسی، رأی خلاف شرع بین.

مقدمه

اصول به عنوان اساس ساختارهای حقوقی نشان‌دهنده مجموعه‌ای از ارزش‌های حاکم بر نظام حقوقی و قواعد حقوقی موجود در آن‌اند (نک: تدین و باقری‌نژاد، ۱۳۹۹). براساس ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری اعاده دادرسی یکی از روش‌های فوق‌العاده رسیدگی است که مربوط به آرای قطعی صادره از مراجع قضائی است. این درخواست باید در دیوان عالی مطرح شود تا در شعب خاصی که رئیس قوه قضائیه آن‌ها را تعیین و مشخص می‌کند مجدداً بررسی و رأی مقتضی صادر شود.^۱ اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه در عرض اعاده دادرسی مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی قرار گرفته و محکوم‌علیه پرونده که رأی در مورد وی قطعی شده است، می‌تواند علاوه بر اعاده دادرسی عادی از این شیوه نیز برای اعتراض نسبت به آرای قطعی استفاده کند.

واقعیت امر این است که مفهوم و جزئیات آرای خلاف شرع بین با تشخیص رئیس قوه قضائیه که در ردیف اعاده دادرسی قرار گرفته است روشن نیست و قانون آ.د.ک و قانون آ.د.م و نیز قوانین و مقررات دیگر، نه تنها توضیح روشنگری، بلکه هیچ توضیحی در مورد این جهت ندارد.

تبصره ۱ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (اصلاحی ۱۳۸۵) به زعم خود در راستای رفع ابهام از عبارت «خلاف بین شرع» برآمده است و مقرر داشته بود: «مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها، ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود». البته این تبصره خود بر ابهامات موجود افزوده است، زیرا عبارات «مسلمات فقه» و نظر «مشهور فقها» خود نیاز به تعریف و تفسیر جداگانه دارد. به‌ویژه آنجا که نظر شارع با در نظر گرفتن نیازهای جامعه براساس احکام ثانوی صادر شده باشد.

۱. براساس تبصره ۱ ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک مراجع قضائی شامل همه دادگاه‌ها و مراجع حل اختلافی که تحت نظر دادگستری به حل اختلافات می‌پردازند ام از دادگاه‌های عمومی کیفری تجدید نظر و بدوی و غیره است.

صرف نظر از ابهامات مذکور در تشخیص مفهوم و مصادیق خلاف شرع بین، تشخیص رئیس قوه قضائیه که «مستقیماً و رأساً و یا از طریق موافقت با پیشنهاد مشاوران خویش یا قضات شاغل در حوزه نظارت قضائی ویژه»،^۱ انجام می‌شود موضوع این ماده محسوب می‌شود؛ بنابراین رئیس قوه قضائیه تنها شخصی است که با احراز یا عدم احراز خلاف شرع بین بودن رأی صادره، حسب مورد، مجوز اعاده دادرسی را صادر یا درخواست اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک را رد می‌کند و چنان به ذهن متبادر می‌شود که در اجرای ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک. در احراز و عدم احراز آرای خلاف شرع بین، استنباط شخصی دخالت دارد و به‌علاوه مکلف کردن قضات شعب خاص دیوان عالی کشور به نقض آرای محاکم (به‌خصوص در هنگامی که آرای محاکم به‌طور صحیح صادر شده باشد) به استقلال قاضی لطمه وارد می‌کند.

این مقاله به این سؤال پاسخ می‌دهد که اصول حاکم بر اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در نظام حقوقی ایران چیست؟ و در شش گفتار به تبیین اصول حاکم یعنی اصل حاکمیت قانون در اعمال ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، اصل تناظر در اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه، اصل مستدل و مستند بودن فرایند اعاده دادرسی فوق‌العاده، اصل شکلی بودن رسیدگی در دیوان عالی کشور، اصل صلاحیت دیوان عالی کشور در تفسیر قضائی از قوانین و مقررات عادی و اصل رعایت شأن عالی دیوان عالی کشور می‌پردازد و طریق اعاده دادرسی فوق‌العاده از منظر اصول دادرسی کیفری را به بوته نقد می‌گذارد.

۱. اصل حاکمیت قانون در اعمال ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک

یکی از ایرادات اساسی وارد بر ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، فراموش کردن اصل حاکمیت قانون و برتری دادن اصول بر قانون و در معنای کلی قواعد حقوقی است. ماده مذکور، حداقل در یک تفسیر ظاهری این ایده را القا می‌کند که اگر رأی قطعی خلاف آشکار قوانین آمره باشد، این موضوع ارتباطی به رئیس قوه قضائیه ندارد و مداخله وی را نمی‌طلبد، اما هرگاه همان رأی قطعی، خلاف شرع بین باشد، رئیس قوه قضائیه به‌طور مستقیم و نیز با دلالت اشخاص و مقامات مذکور در تبصره ۳ ماده ۴۷۷ به مداخله و بررسی موضوع ملزم است.

۱. بخشی از بند ۱ بخشنامه شماره ۱۳۸۷/۰۳/۲۷ - ۱/۸۷/۳۱۳۷ ریاست قوه قضائیه به تمامی مراجع قضائی سراسر کشور.

در یک نگاه مبتنی بر حقوق اساسی، متن این ماده، در تعارض بین با اصل حاکمیت قانون دارد؛ تعارضی که البته به جهات و دلایل و مبانی مختلف، با رویه عملی که رئیس قوه قضائیه و قضات بررسی‌کننده این نوع از اعاده دادرسی و نیز شعب منتخب دیوان عالی کشور در پیش گرفته‌اند، تا حدود زیادی تعدیل شده است، اما به هر حال، وجود ماده‌ای که شرع بین و اصل را بالاتر از قانون می‌داند (رجحان اصل بر قاعده منوط نقد است)، برخلاف اصل ۱۶۷ قانون اساسی است. با لحاظ این حقیقت که قانون، در نظام‌های حقوقی نوشته، در قالب قوانین موضوعه، در دسترس بوده، اما خلاف «شرع بین»، مفهومی فاقد سابقه دقیق در شرع و موضوع قابل تفسیر و مختلف‌فیه است.

به موجب اصل ۱۶۷ قانون اساسی که این اصل در ماده ۳ ق.آ.د.م نیز متجلی شده، اصل بر حاکمیت قانون یا قاعده حقوقی است.^۱ بدین معنا که تا زمانی که قانون وجود دارد، استناد به سایر منابع حکمی از جانب قاضی، امکان‌پذیر نیست. این اصل تصریح دارد: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید». گرچه اصل در معنای حقوقی به دو مفهوم قاعده حکمی و نیز مبنا و دلیل تعبیر شده است، مانند اصل برائت در حقوق کیفری که قاعده حکمی در قالب اصل است و مادامی که استثنایی بر آن وارد نیست حکم اصل اعمال می‌شود (تدین و باقری‌نژاد، ۱۳۹۹). اما هرگاه اصل به معنای مبنا و دلیل حکم باشد مانند اصل بر عرف است؛ یعنی مبنا و دلیل پذیرش نظر بر عرف قرارداد شده است موضوع اصل چیز دیگری جلوه می‌کند.

آنچه به مفهوم اصول حقوقی نزدیک‌تر است مفهوم قاعده است. هرچند که اصل حقوقی با قاعده حقوقی هم تفاوت و تباین دارد، اما قواعد مصادیق اجرای یک اصل‌اند. قاعده دچار تغییر می‌شود و با مصالح جامعه تغییر می‌یابد. خصایص اصرارپذیری ثبات اصول و قاعده حقوقی کلیت و عمومیت داشتن و انعطاف‌پذیری اصل از موارد حائز اهمیت به شمار می‌روند. اصول حقوقی به زعم آگوست کنت مفاهیم دارای ارزش بالا هستند که در مقام وضع قانون و قاعده مورد عنایت قانون‌گذار بوده و هستند (همان). اصل حاکمیت قانون هم به‌عنوان یک اصل کلی، در حوزه دادگستری به «اصل قانونی بودن دادگستری» می‌انجامد. با این وصف، اگر رأی قطعی مورد اعاده

۱. در مورد تحلیل رابطه شریعت از منظر اصل ۱۶۷ قانون اساسی و اصل حاکمیت قانون، رک: محمدی کرجی، رضا، «الزام‌آوری شریعت قبل از تقنین یا تدوین و رابطه آن با اصل حاکمیت قانون»، مجله مجلس و راهبرد، شماره ۱۰۴، زمستان ۱۳۹۹، ص ۱۶۱.

دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه، به استناد قانونی صادر شده باشد که در زمان صدور آن معتبر و لازم‌الاجرا بوده، با لحاظ اصل قانونی بودن دادگستری، رئیس قوه قضائیه، نباید اعاده دادرسی نسبت به آن را تجویز کند، زیرا اگر قانون به درستی در پرونده مورد اعاده، اعمال شده باشد، وفق اصل ۱۶۷ قانون اساسی و اینکه به موجب اصل ۴ همان قانون، قوانین و مقررات از حیث انطباق با شرع، توسط شورای نگهبان کنترل می‌شوند، مغایرت با شرع چنین رأی، موجه نبوده و یا غیرقابل بررسی خواهد بود.

پذیرفتن هر دیدگاهی غیر از این، اختیاری فراتر از قانون اساسی برای تفسیر و اجرای قوانین موضوعه به رئیس قوه قضائیه می‌دهد. در واقع، رئیس قوه قضائیه یا دادگاه‌ها، صلاحیت خلاف شرع بین اعلام کردن قوانین عادی مصوب را ندارند. در مورد قوانینی که پس از انقلاب اسلامی تصویب شده و به تأیید شورای نگهبان قانون اساسی یا مجمع تشخیص مصلحت نظام رسیده، هیچ نهادی صلاحیت ندارد تا آن را مغایر شرع اعلام کند. هرچند که مجلس شورای اسلامی می‌تواند چنین قوانینی را تحت شرایطی نسخ یا اصلاح کند. قوانین پیش از انقلاب اسلامی نیز، اصولاً معتبر و لازم‌الاجرا هستند، مگر اینکه مجلس شورای اسلامی به طور مستقیم یا پس از اعلام شورای نگهبان، آن‌ها را نسخ یا اصلاح کند.

تحلیل فوق را به نحو دیگری می‌توان بیان کرد؛ و آن اینکه در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، به رئیس قوه قضائیه این اختیار مهم داده شده که مخالفت یا عدم مخالفت آرای صادره را با شرع بین بررسی کند. حق امتیازی یا توانایی است که قانون به افراد می‌بخشد و یا داشتن آن را به رسمیت می‌شمارد (تدین و باقری‌نژاد، ۱۳۹۹)، اما هرگز به وی این اختیار داده نشده است که هرگاه به زعم و تشخیص خود قانون مورد استناد دادگاه را خلاف شرع بین تشخیص دهد، اعاده دادرسی را تجویز کند. مرکز تشخیص این مسئله می‌بایست طبق رویه حاکم با استدلال مرجع تشخیص به وی ارجاع شود. البته، اگر قوانین مورد استناد در رأی قطعی مورد اعاده مبهم یا متعارض باشند، از آن جهت که به استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ ق.آ.د.م، نوبت به «منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر» می‌رسد، رئیس قوه قضائیه می‌تواند در فرض خلاف شرع بین دانستن قانون مبهم یا متعارض مورد استناد، اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک را صرفاً تجویز کند، لذا تشخیص و مراتب احراز آن طبق روند شکلی باید توسط مرجع رسیدگی حل و فصل شود.

۲. اصل تناظر در اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه

اصل تناظر به معنای دادن فرصت برابر به اصحاب دعوا برای طرح ادعا یا دفاع یا هرگونه اظهاری است که به دعوی مطروحه ارتباط دارد. «براساس این اصل هر یک از اصحاب دعوا باید علاوه بر اینکه فرصت و امکان مورد مناقشه قرار دادن ادعاها، ادله و استدلال رقیب را داشته باشد؛ باید فرصت و امکان طرح ادعاها، ادله و استدلالات خود را نیز داشته باشد» (شمس، ۱۳۸۱: ۵۹). ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، همانند بسیاری از موارد، در مورد اینکه آیا اصل تناظر در مقام بررسی و تجویز اعاده دادرسی از جانب رئیس قوه قضائیه یا پس از ارجاع پرونده به شعبه دیوان عالی کشور، توسط شعبه مرجوع‌الیه باید رعایت شود، ساکت است. به همین جهت شعب خاص دیوان عالی کشور خود را موظف به تشکیل جلسه رسیدگی ماهوی نمی‌دانند و اغلب آرای صادره از شعب خاص دیوان بدون استماع اظهارات و دفاعیات دادخوانده صادر می‌شود و نیز در مواقعی که اشخاص مرتکب جرم عمومی و حدی شده‌اند (مانند جرائم راجع به مواد مخدر و حدود) و تقاضای اعاده دادرسی محکوم‌علیه، به هر جهت مورد پذیرش ریاست قوه قضائیه قرار گرفته باشد، لزومی به رعایت اصل تناظر و تشکیل جلسه رسیدگی نیست و همچنین در مواقعی که شعب خاص دیوان استدلال مقامات استانی و ستادی قوه قضائیه را در خلاف شرع بودن رأی، نپذیرد، ضرورتی به تشکیل جلسه دادرسی ملحوظ نیست. جلوه عمومی و شاخص اصل تناظر در جایی است که صدور حکم دیوان بدون حضور دادخوانده و به زیان او و به نفع دادخواه باشد.

به‌عنوان قاعده عمومی، اصحاب دعوا حق دارند، اظهارنظر یا دفاعی در رسیدگی مجدد داشته باشند و در راستای اصل تناظر در مرحله رسیدگی مجدد در شعبه خاص دیوان عالی کشور مهیا شوند و از طرف دیگر شعبه مرجوع‌الیه، باید بدانند به چه دلیلی رأی قطعی که دارای وصف اعتبار امر مختوم است، خلاف شرع بین اعلام شده و آیا استدلال رئیس قوه قضائیه و قضات مشاور وی قانع‌کننده است یا خیر؟ بنابراین رئیس قوه قضائیه - و به تبع وی، مشاوران ایشان و قضات حوزه نظارت - در مقام تجویز یا عدم تجویز اعاده دادرسی، مکلف به استدلال و استناد به موازین قانونی و یا شرعی معتبر و مسلم و در کل منابع فقهی و فتاوی معتبر هستند.

دیدگاه فوق به‌ویژه از آن جهت باید در رویه قضائی و دکترین حقوقی تأیید و تقویت شود در مرحله تشخیص خلاف شرع بین بودن یا نبودن رأی قطعی مورد اعاده از طریق رئیس قوه قضائیه، اصل تناظر رعایت نمی‌شود؛ بدین معنا که محکوم‌له رأی مذکور اساساً از جریان طرح اعتراض محکوم‌علیه نزد مقامات موضوع تبصره ۳ ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک یا حوزه نظارت قضائی ویژه مطلع نمی‌شود تا بتواند در مقابل لایحه و دلایلی که محکوم‌علیه (معترض) تقدیم کرده است، دفاع کند و

برای مثال در راستای عدم مخالفت رأی صادره با شرع بین استدلال کند. به ویژه در مواقعی که با حيله و تقلب اوراق مثبت دعوا از داخل پرونده امحا شده باشد^۱.

با این حال در صورتی که رأی مورد اعاده دادرسی، آشکارا برخلاف قوانین آمره صادر شده باشد، رعایت اصل تناظر از جانب دیوان عالی کشور محتملی ندارد. این مهم را باید در نظر بگیریم که این نوع از رسیدگی شیوه فوق العاده‌ای است و با اصل دومرحله‌ای بودن رسیدگی ماهوی مغایرت دارد. با این همه و برای مثال، هرگاه شعبه مرجوع‌الیه در دیوان عالی کشور، حکم صادره را محصول دادگاهی تشخیص دهد که صلاحیت ذاتی برای رسیدگی نداشته، آن را نقض می‌کند و به شعبه واجد صلاحیت ارجاع می‌دهد^۲. در این راستا، رعایت اصل تناظر، اثری در چنین تصمیمی ندارد، زیرا از یک سو، ادله و دفاعیات طرفین در مقاطع عادی دادرسی علی القاعده اظهار و بررسی شده است و در اصل ضرورتی ندارد تا به‌عنوان دلیل جدید در دیوان عالی کشور قابل استماع باشد. از سوی دیگر، رعایت قوانین و مقررات آمره، از جمله توسل به ایرادات (شکلی) آمره، همانند سایر محاکم، تکلیف دیوان عالی کشور نیز هست. رعایت یا عدم رعایت اصل تناظر تأثیری در این تکلیف ندارد.

مثال دیگر این است که رأی داوری برخلاف قوانین موجد حق صادر شده باشد (بند یک ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م). در این فرض، هرگاه دیوان عالی کشور از بررسی متن رأی داوری - موجود در پرونده یا همراه ادله و مستندات متقاضی اعاده دادرسی - به این نتیجه برسد که رأی داوری، برخلاف قوانین موجد حق یا مغایر با قواعد آمره دیگر (برای نمونه، برخلاف مندرجات سند رسمی) است، حسب مورد رأی مورد اعاده دادرسی را که بر این مبنا منطبق است، تأیید یا نقض می‌کند (مهدوی‌راد و دادرس، ۱۴۰۰: ۱۲۸) و رعایت اصل تناظر در چنین موردی الزامی نبوده و ضرورتی نیز ندارد^۳.

درحقیقت، دیوان عالی کشور، به‌عنوان عالی‌ترین مرجع اصلح تفسیر رأی قطعی و مرجع انطباق آرای قطعی صادره با قوانین و شرع است (ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م). این تکلیف، هرچند در قالب

۱. رک: پرونده کلاسه ۹۴/۰۸۱۵ (رأی شماره ۱۱۹۰-۱۳۹۶/۸/۲۳- صادره از شعبه ۵۱ دادگاه تجدید نظر استان تهران).

۲. رک: آرای شماره ۱۵۳۳-۱۵/۱۰/۱۳۹۹ و ۱۵۲۱-۳/۱۰/۱۳۹۹ و ۷۶۴۳-۳/۳/۱۴۰۰ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور.

۳. رک: دادنامه شماره ۳۱۸۶-۲/۶/۱۴۰۰ و ۱۵۸۸-۱/۱/۱۴۰۰ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور.

رسیدگی فرجامی به منصفه ظهور می‌رسد، اما در رسیدگی به‌عنوان مرجع اعاده دادرسی و رسیدگی مجدد موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، رنگ نمی‌بازد و همچنان برقرار است. این حقیقت آثار متعدد حقوقی در پی دارد و از جمله خود را در مواردی همچون اختیار دیوان عالی کشور در عدم نقض رأیی که نسبت به آن تجویز اعاده دادرسی شده است، نشان می‌دهد: جایی که دیوان عالی کشور، رأی مورد اعاده دادرسی را خلاف قوانین و آمره و شرع بین تشخیص ندهد.^۱

۳. اصل مستدل و مستند بودن فرایند اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷

مستند یا مستدل بودن اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه را باید در سه مرحله مختلف بررسی کرد: مرحله اول، زمانی است که محکوم‌علیه، به‌عنوان متقاضی اعاده دادرسی این درخواست را تقدیم می‌کند. نامبرده باید ادله موضوعی خود را به‌منظور اثبات خلاف شرع بین بودن رأی قطعی مورد اعاده دادرسی ارائه کند. بدیهی است که اگر این ادله کافی نباشد، مقدمات مذکور در تبصره ۳ ماده ۴۷۷ و دستورالعمل اجرایی آن، از انعکاس موضوع به رئیس قوه قضائیه خودداری خواهند کرد. گفتنی است که رئیس قوه قضائیه و به تبع ایشان، قضات مرتبط با بررسی درخواست تجویز اعاده دادرسی، صلاحیت نامحدود دارند؛ بدین معنا که می‌توانند خلاف شرع بین بودن رأی صادره را به جهت یا جهات دیگری که اساساً مدنظر متقاضی اعاده دادرسی نبوده، مورد بررسی قرار دهند.^۲

این رویکرد، هرچند با عموم و اطلاق نامتعارف ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک و تبصره‌های آن انطباق دارد، اما برخلاف اصول بنیادین دادرسی است، زیرا اعاده دادرسی شیوه‌ای فوق‌العاده و استثنایی برای شکایت از رأی بوده و اقتضا دارد تفسیر مضیق و محدودی از آن به عمل آید.

۱. رک: دادنامه شماره ۱۴۰۱/۲/۴-۱۰۹۱ و ۱۴۰۱/۲/۴-۴۵ و ۱۴۰۱/۲/۴-۹۰۶ و ۱۴۰۱/۲/۲۰-۱۴۰۱/۲/۲۰ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور.

۲. رک: پرونده کلاسه ۹۷/۰۰۰۲ (شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی تهران ویژه اقتصادی) که در آن دادستان تهران برای دو نفر تقاضای تجویز اعاده دادرسی کرده، ولی معاونت قضائی قوه قضائیه برای ده نفر تقاضای تجویز اعاده دادرسی در اجرای مفاد ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک کرده است.

مرحله دوم، زمانی است که درخواست اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه (عملاً توسط رئیس کل دادگستری، دادستان کل و یا ریاست دیوان عالی کشور و یا قضات حوزه نظارت قوه قضائیه) مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۱

در این مرحله، پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا رئیس قوه قضائیه - و به تبع وی، مشاوران ایشان و قضات حوزه نظارت و نیز قضات موضوع تبصره ۳ ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک. - در مقام تجویز اعاده دادرسی، ملزم به ذکر دلیل یا دلایل مخالفت بین رأی صادره با شرع هستند یا خیر؟ در ق.آ.د.م و نیز در متن و تبصره‌های ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، می‌توان نشانه‌هایی یافت که دلالت بر پاسخ مثبت به پرسش اخیر دارند. به موجب بند (۴) ماده ۲۹۶ ق.آ.د.م «جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که رأی براساس آن‌ها صادر شده است» از جمله مندرجات الزامی در رأی دادگاه محسوب می‌شوند. به علاوه، به موجب بخشی از تبصره ۳ ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، اگر هریک از مقامات مذکور در این تبصره، برخلاف شرع بین بودن رأی نظر داشته باشند، باید درخواست تجویز اعاده دادرسی خود را «با ذکر مستندات» برای ملاحظه رئیس قوه قضائیه ارسال کنند.

از آن جهت که «تشخیص» رئیس قوه قضائیه در خلاف شرع بین بودن یا نبودن رأی و در نتیجه تجویز یا عدم تجویز اعاده دادرسی، تنها یک «تصمیم» محسوب می‌شود که به طور غیرمستقیم در حق محکوم‌له و محکوم‌علیه رأی قطعی مورد اعتراض تأثیر دارد، این تصمیم باید به طور مستدل و مستند اعلام شود که رأی صادره از مرجع مورد نظر رئیس قوه لازم‌الاجرا خواهد بود؛ به عبارت دیگر، هرگاه رئیس قوه قضائیه رأی مورد اعتراض را خلاف شرع بین تشخیص ندهد، معترض باید بداند که استدلال مقام مذکور برای این امر چیست. گرچه در تبصره شماره ۳ این ماده افراد دیگری غیر از رئیس قوه درج و احصا شده‌اند که در صورت برخورد حین انجام وظایف قانونی خود می‌توانند خلاف شرع بین را به رئیس قوه اعلام دارند (رئیس دیوان عالی و دادستان کل کشور و همچنین رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و رئیس کل دادگستری استان). به همین ترتیب، هرگاه رأی مورد اعتراض، خلاف شرع بین تشخیص داده شده و اعاده دادرسی تجویز شود، اصحاب دعوا و شعبه مرجوع‌الیه در دیوان عالی کشور باید از علت و استدلال منتهی به این تصمیم

۱. حسب تبصره ۳ ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک رؤسای کل دادگستری استان‌ها، دادستان کل کشور، ریاست دیوان عالی کشور و رؤسای سازمان قضائی نیروهای مسلح مجاز هستند درخواست‌های اعاده دادرسی را بررسی و در صورت خلاف شرع بودن آرا مراتب را به رئیس قوه قضائیه گزارش کنند.

آگاه شوند (افتخارجهرمی و السان، ۱۳۹۹: ۳۵۹). در حالی که چنین وظیفه‌ای برای نهاد بررسی‌کننده مقرر نشده است.^۱

با فرض تجویز اعاده دادرسی، سومین مرحله‌ای که مستدل و مستند بودن فرایند اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه قابلیت بررسی دارد، مرحله‌ای است که اعاده دادرسی تجویز می‌شود و موضوع جهت رسیدگی به یکی از شعب منتخب دیوان عالی کشور ارجاع می‌گردد. چنانکه گفته شد، آن شعبه اولاً، علی‌القاعده به رعایت اصل تناظر ملزم است و ثانیاً، ملزم است که رأی مستدل و مستندی اعم از شکلی و یا ماهوی در خصوص پرونده ارجاعی صادر کند.

عبارت «رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آوردند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند»، در پایان متن ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک گویای یک رسیدگی همه‌جانبه است. این رسیدگی، بدیهی است که باید مستدل و مستند و متناظر بوده و البته در راستای این جهت باشد که آیا دادنامه‌ای که در مورد آن اعاده دادرسی تجویز شده، واقعاً خلاف شرع بین صادر شده یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است تا چه حد این امر روی داده و این خلاف شرع بین بودن، چه تأثیری - اعم از شکلی یا ماهوی - در بقا یا نقض دادنامه معترض عنه دارد.^۲

۴. اصل شکلی بودن رسیدگی در دیوان عالی کشور

تصور عمومی که با لحاظ سابقه دیوان عالی کشور در محل پیدایش آن یعنی کشور فرانسه وجود دارد این است که شأن این نهاد، رسیدگی شکلی است و رسیدگی ماهوی اگر لازم باشد، با ارجاع شعبه دیوان عالی کشور، در دادگاه تالی انجام می‌گیرد. کما اینکه در قانون آیین دادرسی مدنی، در رسیدگی فرجامی نیز این اصل رعایت شده است.

با این حال، ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، دیوان عالی کشور را پس از تجویز اعاده دادرسی، ملزم به رسیدگی اعم از شکلی و ماهوی می‌نماید.

۱. رک: ماده ۴ دستور العمل اجرایی ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب رئیس قوه قضائیه سال ۱۳۹۸.
 ۲. برای بررسی سابقه موضوع، مرتبط با ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، رک: نهرینی، فریدون، «تشخیص رئیس قوه قضائیه به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی (۱)»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۲، ۱۳۸۹، صص ۱۳۷-۱۷۵؛ و نهرینی، فریدون، «تشخیص رئیس قوه قضائیه به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی (قسمت دوم)»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۳، بهار ۱۳۹۰، صص ۳۹-۱۰۵.

در این خصوص دو پرسش عمده مطرح می‌شود؟ اولاً، مبنا و دلیل وضع این قاعده چیست؟ ثانیاً، چنین الزامی برای دیوان عالی کشور چه ضمانت اجرایی دارد؟

در پاسخ به پرسش اول، باید سابقه این تأسیس را در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب جست؛ جایی که با اصلاح ماده ۱۸ آن قانون، اولین بار نهاد اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه و ساختاری به نام «شعب تشخیص دیوان عالی کشور» به وجود آمد. قانون‌گذار با این تصور که پرونده‌ای که عموماً مقطع بدوی و تجدیدنظر را طی کرده و به مرحله قطعیت رسیده است، نباید با تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه، مجدداً به مرحله بدوی هم‌عرض بازگردد، مقرر داشت که شعب خاصی در دیوان عالی کشور، به چنین مواردی رسیدگی کنند و خود رأی را که قطعی و غیرقابل شکایت است صادر کنند.

از دیداد و تراکم پرونده‌هایی که در آن‌ها، شهروندان مدعی خلاف شرع و خلاف قانون بودن آرای قطعی صادره بودند، موجب شد نهاد مذکور ابتدا در قالب دستورالعمل‌ها و مصوبات رئیس قوه قضائیه و سرانجام با نسخ ماده ۱۸ قانون تشکیل و تصویب ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک - حداقل به زعم ناسخان قانون سابق و واضعان قانون لاحق - محدودتر و قابل کنترل‌تر شود. چراکه به موجب ماده ۴۷۷، آرای خلاف قانون از این طریق قابل اعاده دادرسی نیستند و تنها آرای خلاف شرع بین قابل شکایت هست.

غافل از اینکه مرز دقیقی میان شرع و قانون وجود ندارد و با لحاظ قاعده «کُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمٌ بِهِ الْعَقْلُ» و نیز اصل مطابقت قوانین با شرع، هر محکوم‌علیه که قانون آمره - به ادعا یا تصور او یا حقیقتاً - در مورد پرونده وی رعایت نشده است، مدعی می‌شود که شرع رعایت نشده و به این شیوه از اعاده دادرسی متوسل می‌شود.

از این رو، هنوز هم تعداد پرونده‌هایی که در آن‌ها درخواست تجویز اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه به عمل می‌آید، بسیار زیاد است. به همین نسبت، تعداد پرونده‌هایی که از مرحله تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه عبور می‌کنند و به دیوان عالی کشور می‌رسند، بالاست. به همین دلیل، پرسش دوم این‌گونه مطرح می‌شود که الزام دیوان عالی کشور به رسیدگی همه‌جانبه اعم از شکلی و ماهوی چه ضمانت اجرایی دارد؟

در پاسخ باید اظهار داشت: اولاً، «رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی» بدین معناست که دیوان عالی کشور، رسیدگی لازم را انجام می‌دهد که می‌تواند صرفاً دادرسی شکلی یا تنها دادرسی ماهوی یا هر دو (شکلی و ماهوی) باشد. از این رو و برای مثال، هرگاه دیوان عالی کشور یک حکم قطعی را به لحاظ ایراد اساسی در آن نقض کند، مانند ایراد به صلاحیت ذاتی، دلیل و جهتی برای

رسیدگی ماهوی در دیوان عالی کشور وجود ندارد و دعوا باید به دادگاه صالح جهت رسیدگی ارجاع شود. در واقع، هر موردی که بعد از نقض رأی قطعی (اعم از حکم یا قرار)، به جهت ایراد شکلی در رسیدگی قبلی، امکان رسیدگی ماهوی در دیوان عالی کشور فراهم نباشد، این مرجع، علی‌القاعده چاره‌ای جز نقض بلاارجاع دادنامه مورد اعاده دادرسی ندارد؛ مانند اینکه پس از تجویز اعاده دادرسی و ارجاع آن به دیوان، مرجع اخیر پس از رسیدگی به این نتیجه برسد که در روند دادرسی منتهی به رأی قطعی مورد اعاده، ایرادات بند ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م وجود داشته، اما دادگاه بی‌توجه به چنین ایرادی وارد ماهیت شده، رسیدگی کرده و حکم صادر کرده است.^۱

در چنین فرضی، قائل شدن به ضرورت رسیدگی ماهوی توسط دیوان عالی کشور، در واقع الزام این مرجع به انجام عمل غیرقانونی است، زیرا اگر شرایط رسیدگی ماهوی فراهم نباشد، اساساً امکان این نوع از رسیدگی وجود نخواهد داشت. در اجرای این قاعده، تفاوتی میان محاکم تالی و عالی وجود ندارد.

به حکم منطق و ملاک مواد ۴۰۱ و ۴۰۲ ق.آ.د.م، هرگاه دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی ماهوی، پرونده را نیازمند تکمیل تحقیقات بداند، می‌تواند این امر را از دادگاه تالی - ترجیحاً دادگاه بدوی صادرکننده رأی مورد اعاده دادرسی - درخواست کند. در این فرض، دیوان باید تحقیقات مورد نیاز را به تفصیل ذکر کند و دادگاه مرجوع‌البه، مکلف به تبعیت از دستور دیوان عالی کشور، انجام و/یا تکمیل تحقیقات و ارسال پرونده کامل به دیوان عالی کشور است.

در تعارض با اختیار قانون مذکور، تدوین ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، چنان است که استنباط دوگانه از آن فراهم شده و در مواقعی که شعب خاص دیوان عالی کشور، رسیدگی به پرونده‌های موضوع ماده اخیرالذکر را ناقص تشخیص دهند و یا به جهت اینکه صعوبت در حضور طرفین پرونده و شهود در تهران و در شعبه خاص وجود داشته باشد و رأی مورد اعاده دادرسی نقض و پرونده به شعبه صادرکننده رأی منقوض و یا به شعبه هم‌عرض آن دادگاه ارجاع شود دادگاه‌ها اغلب از رسیدگی امتناع می‌کنند و با استدلال لازم به اینکه رسیدگی ماهوی و شکلی حسب ماده مذکور جزو وظایف شعب خاص است پرونده را اعاده می‌کنند (قوی‌البینه، ۱۴۰۰: ۸۶-۸۹).^۲

۱. رک: دادنامه شماره ۱۳۹۸/۵/۲۲-۷۶۷ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور و رأی شماره ۲-۱۳۹۴/۱/۱۶ صادره از شعبه ۱۸ دادگاه تجدید نظر استان تهران.

۲. از جمله رک: رأی شماره ۱۸۰-۱۳۹۵/۴/۳ صادره از شعبه اول دادگاه کیفری یک استان آذربایجان شرقی و رأی شماره ۲۹۶-۱۳۹۹/۲/۱۰-۱ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور در پرونده کلاسه ۹۲/۰۵۴۳.

۵. اصل تفسیر قضائی توسط مقام صلاحیت‌دار

به موجب اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دیوان عالی کشور برای نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم، ایجاد وحدت رویه قضائی و انجام سایر وظایفی که به موجب قانون بر عهده این نهاد گذاشته شده، تشکیل شده است.

به لحاظ تاریخی، این نهاد همان دیوان تمیز است که در قانون اصول تشکیلات عدلیه پیش‌بینی شده بود و فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۱۶ نام آن را به دیوان عالی کشور معادل‌سازی کرد و از آن پس به همین نام شناخته می‌شود.^۱

صرف نظر از تحولات تاریخی دیوان عالی کشور، این نهاد بالاترین مرجع قضائی در کشور ما و دارای وظایف متعدد و مهمی است. با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، سازمان دیوان عالی کشور تغییر نیافته و این نهاد، متشکل از شعب مختلف و نیز هیئت عمومی است.

مستنبط از اصل ۱۶۱ قانون اساسی که وظیفه خطیر «نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم» را بر عهده دیوان عالی کشور قرار داده و نیز ملاک ماده ۲۸ ق.آ.د.م، دیوان عالی کشور - به عنوان عالی‌ترین مرجع قضائی و نهاد صالح برای صدور رأی وحدت رویه - مرجع تفسیر قضائی از قوانین و مقررات عادی محسوب می‌شود. با این وصف و برای مثال، هرگاه مرجع قضائی از خود نفی صلاحیت و مرجع غیرقضائی را صالح به رسیدگی اعلام کند، در این مورد، چون صلاحیت مراجع غیرقضائی برخلاف اصل است، قانون‌گذار در ماده ۲۸ ق.آ.د.م برای مرجع قضائی این حق را قائل نشده است که با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع قضائی که صالح تشخیص می‌دهد، بفرستد، بلکه قرار عدم صلاحیت صادر و پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود تا در صورت تأیید تصمیم مذکور در دیوان عالی کشور، پرونده به مرجع صالح ارسال شود.

در واقع، قانون‌گذار در قسمت دوم ماده ۲۸ برای دیوان عالی کشور صلاحیت بسیار مهمی قائل شده و آن تعیین مرجع صالح در فرض فوق است. این صلاحیت دیوان، در واقع صلاحیت «تفسیر قانون» محسوب می‌شود،^۲ زیرا در تمامی مواردی که مرجع قضائی خود را صالح ندانسته و مرجع

۱. شمس، جلد اول، دوره پیشرفته، ص ۹۰، ش ۱۱۷.

۲. در این مورد، برای نمونه، رک: حبیب‌زاده، و نیکوگفتارصفا، «مراجع تفسیر قانون اساسی در ایران و آمریکا»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، دوره ۹، شماره ۱، (۲۷)، ۱۳۸۷، صص ۱۵۵-۱۹۳.

غیرقضائی را صالح می‌داند، چون صلاحیت مرجع غیرقضائی مستلزم تصریح «قانون» است؛ تفسیر دلالت یا عدم دلالت قانون بر صلاحیت مرجع غیرقضائی در عهده دیوان عالی کشور نهاده شده است (افتخارجهرمی و السان، ۱۳۹۹: ۳۰۹).

در واقع، «تفسیر قانون به معنای فرایند فهم معنای مورد نظر مقنن، مستلزم استمداد از منظومه‌ای منسجم از هنجارها، پیش‌انگاره‌ها و راهنماهاست. در تفسیر قوانین علاوه بر اعمال عناصر عمومی این منظومه، ملاحظه و مراعات ضوابط و ظرایفی دیگر هم لازم است. قانون اساسی از یک سو صلاحیت تفسیر قوانین عادی را به دیوان عالی کشور اعطا کرده و از سوی دیگر از رهگذر وظیفه، نظارت بر حسن اجرای قوانین و ایجاد وحدت رویه قضائی، اعمال چنین صلاحیتی را تبدیل به نوعی مسئولیت کرده است» (امیدی، ۱۳۹۹: ۱).

اصل صلاحیت دیوان عالی کشور در تفسیر قضائی از قوانین و مقررات عادی، در ماده ۴۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری هم به روشنی نمودار شده است. به موجب این ماده، «آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور، فقط به موجب قانون یا رأی وحدت رویه مؤخری که مطابق ماده (۴۷۱) این قانون صادر می‌شود، قابل تغییر است». این بدان معناست که آرای وحدت رویه، هم‌تراز قانون بوده و اعتباری به‌سان قانون دارند.

در زمینه اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه (موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک)، شناسایی و اجرای دقیق اصل صلاحیت دیوان عالی کشور در تفسیر قضائی از قوانین و مقررات عادی، آثار متعددی را در پی دارد که گاه با ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری منطبق نیست و از جمله نشان می‌دهد که تدوین‌کنندگان این ماده، پا را فراتر از اختیارات انحصاری دیوان عالی کشور، وفق اصل ۱۶۱ قانون اساسی گذاشته‌اند، زیرا از یک سو، هرگاه دیوان، مرجع تفسیر قضائی از قانون و نیز مرجع تفسیر نهایی از آرای قطعی باشد، در این صورت، هیچ مقام و مرجعی نباید بتواند شعب دیوان عالی کشور را به نقض رأی مورد اعاده دادرسی ملزم نماید. از سوی دیگر، این صلاحیت انحصاری که در قانون برای دیوان عالی کشور پیش‌بینی شده و حتی برای عالی‌ترین مقام قضائی پیش‌بینی نشده، از جمله واجد این اثر است که دیوان عالی کشور، بتواند تفسیر قضائی به عمل آمده از جانب دادگاه صادرکننده حکم قطعی (مورد اعاده از طریق ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک) را مجدداً تأیید کند و لزوماً، به صدور رأی دیگر یا استدلال به نحو دیگر ملزم نباشد.

۶. رعایت شأن دادگاه عالی برای دادگاه تالی

در ق.آ.د.م صلاحیت رسیدگی فرجامی وفق ماده ۳۶۶ این قانون به دیوان عالی کشور داده شده و هدف از رسیدگی فرجامی، «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با

موازین شرعی و مقررات قانونی»، اعلام شده است. در مواد ۴۲۶، ۴۲۸ و ۴۶۲ ق.آ.د.ک رسیدگی فرجامی نسبت به آرای کیفری خاص پیش‌بینی شده است. در حقوق فرانسه نیز، «نقض و ابطال یک تصمیم قضائی به دلیل تخطی از قانون یا تفسیر نادرست آن، تعدی از حدود اختیار، عدم صلاحیت یا تعارض میان آرا می‌باشد» (رضاقلی‌زاده و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۵۰).

وفق ماده ۳۹۳ ق.آ.د.م و ماده ۴۶۸ ق.آ.د.ک رسیدگی در دیوان، علی‌القاعده بدون حضور اصحاب دعواست. همچنین در هر دو قانون مقرر شده که پس از نقض رأی فرجامی، علی‌القاعده رسیدگی مجدد به دادگاه تالی ارجاع می‌شود، چراکه دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهوی انجام نمی‌دهد. با توجه به مواد ۴۰۲، ۴۰۵ و ۴۰۶ ق.آ.د.م و مواد ۴۶۹ و ۴۷۰ ق.آ.د.ک، پس از ارجاع یا ارسال پرونده توسط دیوان عالی کشور، شعبه مرجوع‌الیه - اعم از اینکه سابقاً در آن پرونده اظهارنظر کرده یا نکرده باشد، مکلف به تبعیت از رأی یا نظر یا دستور دیوان است.

همچنین وفق مواد ۲۸ و ۳۰ ق.آ.د.م، دیوان عالی کشور عالی‌ترین مرجع برای حل اختلاف در صلاحیت و نیز مرجع تعیین مرجع صالح است. ذیل ماده ۲۸ تصریح شده است: «رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت لازم‌الاتباع است».

در آیین‌نامه وظایف و اختیارات دیوان عالی کشور (مصوب ۱۳۹۹/۰۷/۲۰ رئیس قوه قضائیه)، وظایف و اختیارات دیوان عالی کشور، مذکور در اصل ۱۶۱ قانون اساسی تشریح شده و از جمله شأن نظارتی دیوان تشریح شده است.

در واقع، شأن دیوان عالی کشور، تفسیر قانون، رفع ابهام از قوانین و مقررات و حتی افزودن یا کاستن از شمول قانون (در مقام موافقت یا مخالفت با تصمیم دادگاه‌های تالی) است.^۱ ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، بدون لحاظ این شأن و برخلاف آنچه در مبدأ تاریخی دیوان عالی کشور در فرانسه می‌گذرد،^۲ در یک مورد خاص، خلاف قاعده و استثنایی (تجویز اعاده دادرسی در آرای خلاف شرع بین)، برای دیوان عالی کشور صلاحیت رسیدگی شکلی و ماهوی قائل شده است. در مقایسه با حقوق فرانسه و دیوان عالی این کشور،^۳ این امر یک عقب‌گرد محسوب می‌شود، زیرا در آن

۱. در ایالات متحده، صلاحیتی فراتر از تفسیر قانون عادی به دیوان عالی کشور داده شده، به نحوی که می‌تواند قانون اساسی را تفسیر و قوانین غیر منطبق با آن را ابطال کند (ابوالبشر فرمانفرمانیان، «موقعیت دیوان عالی کشور در حکومت آمریکا»، مجله اندیشه و هنر، دوره اول، شماره ۹، ۱۳۳۴: ۶۱۰).

2. Fricero, Natalie, Procédure civile, Gualino, Lextenso, 17ème éd., 2020-2021, p. 247.

3. Cour de cassation.

کشور و قبل از انقلاب فرانسه، شورای پادشاهی،^۱ مرجع شکایت از آرای پارلمان‌ها (محاکم تجدیدنظر) بود.^۲

این در حالی است که همانند منشأ آن، یعنی حقوق فرانسه، در ایران نیز دیوان عالی کشور نباید مقطع سوم از دادرسی حقوقی یا کیفری در کنار دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر محسوب شود، زیرا این مرجع رسیدگی ماهوی نمی‌کند. دیوان، تنها به این موضوع رسیدگی می‌کند که آیا دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته، قانون را به درستی رعایت و در پرونده مرجوع‌الیه، رعایت کرده است یا خیر.

با وجود ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک، مسئله این است که اگر دیوان عالی کشور، پرونده‌ای را برای رسیدگی ماهوی یا تکمیل تحقیقات به دادگاه تالی بفرستد، آیا آن دادگاه ملزم به تبعیت است یا خیر؟

پاسخ، با توجه به ظاهر ماده ۴۷۷ منفی است، زیرا این ماده، هرگونه رسیدگی شکلی و ماهوی را تکلیف خود دیوان دانسته است. از این رو، در مواردی که دیوان، پرونده را برای تکمیل تحقیقات، بررسی نواقص، ارجاع به کارشناس و یا رسیدگی ماهوی به دادگاه تالی (به‌ویژه دادگاه که پرونده در آن سابقه دارد)، ارسال می‌کند، شاهد مقاومت برخی از این محاکم تالی هستیم. استدلال این است که سازوکار ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک با فرجام‌خواهی قابل قیاس نیست تا در نتیجه دادگاه مرجوع‌الیه مکلف به تبعیت از دستور دیوان عالی کشور باشد. در هیچ قانون دیگری نیز چنین تکلیفی با توجه به اصل استقلال و بی‌طرفی مقامات قضائی (در همه مقاطع و درجه‌ها) پیش‌بینی نشده است. دادرسی که سابقاً در پرونده اظهارنظر کرده باشد، از جمله امکان دارد به قاعده فراغ دادرسی یا قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده استناد کند.

این تنزل یا حداقل تردید موردی در شأن دیوان عالی کشور را بی‌گمان، ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک ایجاد کرده است. به‌ویژه با توجه به تعدد پرونده‌های تجویز اعاده و ارجاع‌شده به دیوان و کمی تعداد شعب منتخب برای رسیدگی به پرونده‌های ماده ۴۷۷ در دیوان، امکان رسیدگی شکلی و ماهوی به تمام پرونده‌های ارجاعی وجود نداشته باشد.

1. Conseil du Roi

2. See: Vidaillan, A. Histoire Des Conseils Du Roi: Depuis L'origine De La Monarchie Jusqu'à Nos Jours, Volume 2. Nabu Press, 2010.

در سابق، زمانی که به موجب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، شعب تشخیص دیوان عالی کشور وجود داشت، این شعب با تراکم کار روبه‌رو بودند و عملاً نمی‌توانستند به دقت همه دعاوی را مورد رسیدگی قرار دهند (اخوت، احمد، ۱۳۸۲: ۳۱۹).

۷. اصل اعتبار امر قضاوت‌شده و اعمال ماده ۴۷۷ آ.د.ک

اعتبار امر مختومه کیفری به مثابه یک اصل و قاعده حقوقی است، یعنی حکم صادره شده در دعاوی بعد از انجام مراحل دادرسی، زمانی که قطعی شده باشند دیگر امکان محاکمه و طرح مجدد آن‌ها وجود ندارد که اقدام به این موضوع امری غیرقانونی است. وحدت شاکی و متهم، وحدت موضوع یا واقعه مجرمانه از شرایط حصول اعتبار امر مختومه کیفری است. هر رفتار اعم از فعل یا ترک فعل که در قانون جرم شناخته شده و مستوجب مجازات است. بالواقع، زمانی که جرمی محقق می‌شود فرد مرتکب به موجب قانون محاکمه می‌گردد. طرح دعوا حق مسلم هر فرد در قانون شناخته شده است، اما اگر در خصوص موضوعی از سوی دادگاه رأی صادر شود که یکی از طرفین نسبت به آن اعتراض داشته باشد قانون‌گذار روش‌های مختلف اعتراض به آرا از سوی دادگاه‌ها را نام برده است. در واقع اصل یا قاعده‌ای وجود دارد با عنوان اعتبار امر مختومه یا اعتبار امر قضاوت‌شده که براساس این قاعده اگر دعوائی طرح شده باشد و رأی صادر شده باشد همان اشخاص نمی‌توانند دوباره برای اعتراض به حکم صادرشده همان دعوا را دوباره مطرح کنند. اعتبار امر مختومه هم در دعاوی حقوقی و هم در دعاوی کیفری مطرح شده است.

در تبیین اعتبار امر مختومه یا امر قضاوت‌شده باید گفت به موجب اعتبار امر مختومه کیفری یا اعتبار قضیه محکوم بها، احکام کیفری پس از طی مراحل مختلف پژوهش خواهی، قطعی شده و طرح مجدد و محاکمه مضاعف در مورد آن‌ها فاقد مجوز قانونی است. به همین دلیل، در صورت مختومه شدن پرونده، پیام پرونده فاقد موضوع فعال شناسانده می‌شود.

لذا اگر حکم دادگاه در مورد دعوا صادر شده باشد طرفین دعوی باید از آن تبعیت کامل کنند و اگر اعتراضی در مورد رأی صادره مدنظر دارند بایستی به یکی از طرق، و خواهی تجدیدنظر خواهی، فرجام خواهی، اعاده دادرسی و غیره به رأی اعتراض کرده، لکن نمی‌توانند دوباره همان دعوا را در مراجع قضائی مطرح کنند. با لحاظ اهمیت منع مجدد تعقیب کیفری و محاکمه این امر در تمام مراحل رسیدگی و تجدیدنظر خواهی از سوی ذی‌نفع قابل اعلام است و مقام قضائی اعم از دادستان و بازپرس و دادرس مکلف‌اند پس از اطلاع، از ادامه تحقیق امتناع ورزند و قرار موقوفی تعقیب صادر کنند. هدف غایی قانون‌گذار از بیان قاعده اعتبار امر مختومه در واقع برای اثبات

قدرت قضائی دادگاه‌ها و همچنین ضرورت قضائی دادگاه‌ها و درست محسوب کردن آرا و برای وجود یک نظم عمومی لازم است که این قاعده وجود داشته باشد. لذا در نقد اعمال ماده ۴۷۷ و تضاد با اصل اعتبار مختم در تفسیر اعتبار رأی این امر مستثنی بر قاعده حقوقی است که ثبات آن و عمومیت و مانعیت و جامعیت آن (با اعمال ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک) زیر سؤال است.

۸. رویه قضائی در برخی از اصول هفت‌گانه

ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری با تدبیر و تحت مدیریت آیت‌الله آملی لاریجانی ریاست قوه قضائیه اسبق و با صلاحدید و رویکرد وی به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و چون شورای نگهبان قانون اساسی با تزلزل آرای قطعی مخالف بود، عقیده داشت محدوده اختیارات ریاست قوه قضائیه در توقف و اجرای احکام قطعی باید به قدر کافی محدود شود. آیین‌نامه اجرایی این ماده در زمان ریاست جناب آقای ابراهیم رئیسی تدوین و مقرر شد. لذا پس از اینکه در حضور ریاست قوه قضائیه جلسه برقرار شد و فقهای شورای نگهبان درباره ماده ۴۷۷ به بحث و گفت‌وگو پرداختند، در نهایت موافقت شد تا واژه «خلاف شرع» به واژه «خلاف شرع بین» اصلاح و اختیارات رئیس قوه قضائیه در تجویز اعاده دادرسی فوق‌العاده بسیار محدود و مضیق شود،^۱ لیکن در عمل، تجویز اعاده دادرسی به خلاف شرع بین محدود نیست و گستره دامنه آن شامل همه آرای قطعی خلاف قانونی که موجبات تضییع حقوق اشخاص می‌شود، نیز گردیده^۲ و حتی چنانچه اعتراض به آرای صادره (واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، درخواست اعاده دادرسی در امور حقوقی، قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب دادرسیها) به علت خارج از مهلت بودن رد و در بررسی معلوم شود که اعتراض به آراء و یا درخواست اعاده دادرسی در مهلت مقرر قانونی بوده (صرف نظر از اینکه تضییع حقوق اشخاص بوده باشد یا نباشد)، آرای مذکور نیز با تمسک به مقررات ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری خلاف شرع بین تشخیص و برای اقدام لازم، پرونده به شعب خاص ارجاع می‌شود و این قبیل آرا در صورت صحت نظرات ابرازی، نقض و برای رسیدگی مجدد به شعبه ذیصلاح قضائی ارجاع می‌شود.^۳

۱. قوی‌البنیه، ابوالفضل، «تحلیل و آسیب‌شناسی محتوایی و فرایندی تشخیص "خلاف شرع بین"»، پژوهشگاه قوه قضائیه، ج اول، ۱۴۰۰، صص ۵۰-۵۳.

۲. نک: برای مثال به پرونده کلاسه ۹۱/۰۶۷۴ (شعبه اول دادگاه حقوقی دهلران)

۳. رک: از جمله به آرای شماره ۹۸/۵/۲۳-۷۲۸۷، ۹۸/۵/۲۳-۸۸۸۳، ۱۴۰۰/۴/۹-۱۰۲۳، ۹۹/۱۰/۱۳-۱۰۲۳ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور.

اگرچه رویه قضائی و رویکرد ریاست قوه قضائیه در تجویز اعاده دادرسی فوق العاده از محدوده مقررات ماده ۴۷۷ پا را فراتر نهاده، لیکن این رویه در تأمین منافع اشخاص سودمند و مفیدتر است. به طوری که در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۱۰ دستورالعمل اجرایی آن مقرر شده است شعب خاص دیوان عالی موظف هستند اصل را بر خلاف شرع بین بودن بگذارند و ابتدا رأی موردنظر را نقض و سپس پرونده را حسب مورد به صورت شکلی و ماهوی رسیدگی و رأی مقتضی صادر کنند، اما در عمل قضات دیوان عالی کشور، با اکثریت آراء، نقض آرای درست و صحیح قانونی را با تکلیف مذکور در ماده فوق الذکر، مغایر استقلال قاضی می دانند و به آن عمل نمی کنند^۱ و به علاوه قضات دیوان عالی کشور خود را موظف نمی دانند برای رسیدگی ماهوی تشکیل جلسه دهند، مگر اینکه ابهامات و اشکالات و نواقص رسیدگی طوری باشد که امکان اتخاذ تصمیم وجود نداشته باشد.^۲ قضات دیوان عالی کشور اعتقاد دارند حسب مفاد مواد ۳۶۶ و ۳۹۳ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۴۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری، وظیفه اصلی دیوان عالی تطبیق رأی با موازین شرعی و قانونی است و رسیدگی دیوان بدون حضور اصحاب دعوی صورت می گیرد، مگر اینکه شعب دیوان حضور اصحاب دعوا را ضروری تشخیص دهند و به ویژه اینکه ماده ۴۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری و سایر مقررات بالصرحه رسیدگی ماهوی را در اختیار دادگاه قرار داده و در ماده ۴۷۷ قانون مذکور تنها به دیوان عالی کشور اجازه رسیدگی ماهوی را هم داده است.

آرای صادره از دیوان عالی کشور نشان می دهد که اکثریت آرای صادره از شعب خاص دیوان در اجرای ماده ۴۷۷ یا به صورت شکلی بوده و یا بدون نیاز به حضور طرفین و با نگاه و تدقیق در محتویات پرونده، رأی ماهیتی^۳ حتی در شأن شورای حل اختلاف صادر کرده است.^۴ در ارتباط با رعایت اصل تناظر توسط شعب خاص و مستند و مستدل بودن نظرات ابرازی از ناحیه مقامات مقید در ماده ۴۷۸ و ریاست قوه قضائیه در رویه قضائی چند نکته قابل توجه است:

۱. رک: مذاکرات هیئت عمومی دیوان عالی کشور جلسات مورخ ۹۹/۵/۲۹ و ۹۹/۶/۶.
۲. رک: رأی شماره ۵۶۰۸-۵/۶-۱۴۰۰/۵ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور.
۳. رک: رأی شماره ۶۵۱۵-۱۳/۱۸-۱۴۰۱/۳ و ۵۹۵۳-۴/۲۲-۱۴۰۱/۴ و ۱۶۲۲-۱/۸-۱۴۰۰/۱ صادره از شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور.
۴. رک: رأی شماره ۷۶۶-۵/۲۳-۹۸/۵ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور.

نکته اول: در ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری و دستورالعمل اجرایی آن در ارتباط با هزینه دادرسی، مهلت درخواست رسیدگی مجدد (اعاده دادرسی فوق العاده) در امور حقوقی و کیفری، محدودیت اختیارات ریاست قوه قضائیه در تجویز اعاده دادرسی، ابلاغ نتیجه بررسی درخواست‌ها به ذینفع در صورت رد یا قبول، ابلاغ تجویز اعاده دادرسی به دادخوانده، هیچ‌گونه مقرره‌ای وجود ندارد، به طوری که در پرونده کلاسه ۸۸/۷۷۵۴ شعبه ۵۱۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران موضوع دادنامه شماره ۱۸-۸۲/۱/۲۳-۱۵ دادگاه تجدیدنظر تهران چهار بار تجویز اعاده دادرسی صورت گرفته است.^۱

نکته دوم: در نظرات ابرازی دادگستری کل و سایرین، استدلال لازم در مخدوش بودن آراء وجود دارد (اعم از اینکه این استدلال، استنباطی و شخصی در مقابل آرای صادره بوده و یا مخدوش بودن آراء، مدلل به دلیل شرعی و قانونی باشد) و ریاست قوه قضائیه نیز با ملاحظه استدلال معموله، تجویز اعاده دادرسی می‌کند، ولی خود استدلال جداگانه نداشته است.^۲

نکته سوم: شعب خاص دیوان عالی در اغلب پرونده‌ها با توجه به محتویات پرونده و بدون تشکیل جلسه رسیدگی، مبادرت به صدور رأی می‌کنند (از جمله فقدان صلاحیت دادگاه، رد اعتراض، ابطال دادخواست، قرائهای نهایی داسرا و...) و در مواقعی که پرونده‌ها از لحاظ رسیدگی ناقص باشد و یا ضرورت به استماع اظهارات طرفین باشد تشکیل جلسه می‌دهد و پس از استماع اظهارات طرفین و دلایل ابرازی مبادرت به صدور رأی می‌نماید.^۳

نکته چهارم: گاهی قضات بررسی‌کننده استانی و ستادی آرای را خلاف شرع بین اعلام می‌کنند که آن آراء نه تنها خلاف شرع بین نیست، بلکه خلاف قانون و مقررات نیز نیست و دادرسی در مرحله رسیدگی دادگاه نخستین و دادگاه تجدیدنظر و یا دیوان عالی کشور منطبق با مقررات و موازین قانونی صادر شده است.^۴

۱. رک: پرونده کلاسه ۸۸/۷۷۵۴ شعبه ۵۱۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران موضوع دادنامه شماره ۱۸-۸۲/۱/۲۳-۱۵ شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر تهران.

۲. از جمله رک: پرونده‌های کلاسه ۹۶/۲۳۷ شعبه سوم دادگاه حقوقی زاهدان و پرونده کلاسه ۹۵/۰۲۵۹ شعبه ۳۵ دادگاه حقوقی تهران.

۳. رک: پرونده کلاسه ۹۷/۰۲۷۷ شعبه دوم دادگاه عمومی قشم و رأی شماره ۱۴۰۰-۶۲۹۴-۱۴ صادره از شعبه دوم دیوان عالی کشور.

۴. رک: آرای شماره ۱۲۴۶-۹۵/۱۰/۸-۱۸۳۶، ۹۶/۱۲/۱۹-۱۵۱۸، ۹۶/۱۰/۲۶-۱۵۴۶ و ۹۶/۱۱/۲-۱۵۴۶ صادره از شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران.

نکته پنجم: تأخیر در رسیدگی به درخواست متقاضی اعاده دادرسی، فقدان مسئولیت ریاست قوه قضائیه، تجویز اعاده دادرسی پس از اجرا شدن حکم، تکرار تجویز اعاده دادرسی در یک پرونده متعارض با نظر رئیس قوه قضائیه سابق، عدم التزام شعب خاص دیوان عالی کشور و نهاد معاونت قضائی قوه قضائیه به ابلاغ اظهارنظر معموله به دادخوانده و امثال آن از نقایص دیگر ماده قانونی ۴۷۷ است.

نکته ششم: در مورد اعتبار امر مختوم یا قضاوت شده هم اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری با مشکل مواجه است. همان طور که ماده مورد اشاره اشعار می‌دارد اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه امکان پذیر است و از روش‌های فوق‌العاده شکایت از احکام قطعی دادگاه‌هاست که اعتبار امر مختوم به خود گرفته است و به‌عنوان راه میانبری برای برگشت رأی به دادگاه صادرکننده حکم قبلی محسوب شده است که با هدف بازگرداندن دادگاه سابق از رأی سابق خود انجام می‌شود و دوباره به بررسی پرونده و صدور رأی با رعایت جهات اعاده دادرسی مبادرت می‌کند، چراکه به زعم شاکی صدور رأی اشتباه بوده و می‌بایست در زمان رسیدگی ماهوی و شکلی پرونده مورد عنایت واقع می‌شد و یا به جهات قانونی از سوی قاضی مورد امان نظر واقع نشده بود. لذا این امر می‌تواند مغایرت ماده ۴۷۷ با اعتبار امر مختوم به‌عنوان اصل حقوقی را که در حکم قاعده حقوقی است مورد عتاب قرار دهد.

نتیجه

اصل حاکمیت قانون اقتضا دارد که مصادیق اعاده دادرسی اعم از عادی یا فوق‌العاده (از طریق رئیس قوه قضائیه)، مبتنی بر جهات و مبانی قانونی توجیه شوند. این امر به‌ویژه از آن جهت ضرورت دارد که وفق قوانین و مقررات کشورمان، قوانین و مقررات مصوب، منطبق با شرع هستند و نهادی به نام شورای نگهبان، این انطباق را کنترل می‌کند. لذا برای آینده، باید با تقویت توان علمی دادرسان، افزایش تعداد ایشان و نظارت بهتر، موارد اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه را تفسیر مضیق کرد.

در شرایط کنونی که این شیوه از اعاده دادرسی - علی‌رغم ایرادات متعدد - وجود دارد، نباید به ابزاری موردی برای استفاده نهادهای مرتبط با حاکمیت جهت نقض آرا و احکامی بدل شود که به این سازوکار دسترسی بهتر و بیشتری دارند. به‌علاوه، رئیس قوه قضائیه و قضات ذی‌ربطی که به بررسی این نوع از شکایت می‌پردازند، باید در مقام تجویز یا عدم تجویز اعاده، به‌طور مستند و مستدل و بر طبق آیین دادرسی مدون شامل چگونگی درخواست اعاده دادرسی، مهلت درخواست،

تعاریف شرع بین، مهلت رسیدگی، ابلاغ نتایج رسیدگی، چگونگی رسیدگی ماهوی، نحوه حضور طرفین در جلسه و ضرورت آن و امثال آن عمل کنند. بر فرض تجویز اعاده، شعبه مرجوع‌الیه در دیوان عالی کشور، از آن جهت که به رسیدگی همه‌جانبه می‌پردازد، موظف به رعایت اصل تناظر است.

در مورد شأن عالی دیوان عالی کشور، ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک به‌خوبی عمل نکرده است و برخلاف شأن دیوان مورد تفسیر قرار می‌گیرد. برای رفع این اشکال، ضرورت دارد تا با اصلاح این ماده، به دیوان عالی کشور صریحاً اجازه داده شود که رسیدگی ماهوی را به دادگاه هم‌عرض دادگاهی که رأی منقوض در دیوان را صادر کند و یا شعبه صادرکننده رأی منقوض ارجاع دهد و تکلیف قاضی دیوان عالی کشور به نقض آرای که صحیح صادر شده است کاملاً مخالف استقلال قاضی، آن هم قاضی عالی مقام دیوان عالی کشور است.

منابع

فارسی

- اخوت، احمد (۱۳۸۲)، «نقش دیوان عالی کشور در سیستم جدید قضائی»، *مجله پژوهش‌های مدیریت راهبردی*، شماره ۳۰ و ۳۱.
- افتخارجهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۹)، *آیین دادرسی مدنی*، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات میزان.
- افتخارجهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۹)، *آیین دادرسی مدنی*، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات میزان.
- امید، جلیل (۱۳۹۹)، «مسئولیت دیوان عالی کشور در نظام‌مندسازی تفسیر قوانین کیفری»، *فصلنامه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران*، دوره ۵۰، شماره ۱.
- بخشنامه شماره ۱۳۱۳۷/۱/۸۷-۱۳۸۷/۰۳/۲۷ ریاست قوه قضائیه به تمامی مراجع قضائی سراسر کشور.
- تدین‌عباس و زینب باقری‌نژاد (۱۳۹۹)، «هستی‌شناسی اصول بنیادین دادرسی کیفری»، *فصلنامه پژوهش حقوق کیفری*، دوره ۹، شماره ۳۳.
- حبیب‌زاده، توکل و حمیدرضا نیکوگفتارصفا (۱۳۸۷)، «مراجع تفسیر قانون اساسی در ایران و آمریکا»، *دوفصلنامه علمی پژوهشنامه حقوق اسلامی*، دوره ۹، شماره ۱.
- رضاقلی‌زاده، ابراهیم، مجید شایگان فرد و حمیدرضا میرزاجانی (۱۴۰۰)، «واکاوی مبنا و ماهیت رسیدگی فرجامی در نظام دادرسی کیفری ایران و فرانسه»، *آموزه‌های حقوق کیفری*، دوره ۱۸، شماره ۲۱.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۱)، «اصل تناظر»، *مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی*، شماره ۳۵ و ۳۶.
- فرمانفرمایان، ابوالبشر (۱۳۳۴)، «موقعیت دیوان عالی کشور در حکومت آمریکا»، *مجله اندیشه و هنر*، دوره اول، شماره ۹.
- قوی‌البنیه، ابوالفضل (۱۴۰۰)، *تحلیل و آسیب‌شناسی محتوایی و فرایندی تشخیص خلاف شرع بین ...*، تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه، چاپ اول.
- مذاکرات هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورخ ۱۳۹۹/۵/۲۹ و ۱۳۹۹/۶/۶.
- محمدی کرجی، رضا (۱۳۹۹)، «شریعت قبل از تقنین یا تدوین و رابطه آن با اصل حاکمیت قانون»، *مجله مجلس و راهبرد*، شماره ۱۰۴.
- مهدوی‌راد، محمدصادق و پیمان دادرسی (۱۴۰۰)، «بررسی اعمال ماده ۴۷۷ (۴۷۸) ق. آ. د. کیفری در آرای داوری قضاوت‌شده با تأکید بر رویه قضائی»، *مجله تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری*، دوره ۱۷، شماره ۴۷.
- نهرینی، فریدون (۱۳۸۹)، «تشخیص رئیس قوه قضائیه به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی» (۱)، *مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهیدبهشتی*، شماره ۵۲.
- نهرینی، فریدون (۱۳۹۰)، «تشخیص رئیس قوه قضائیه به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی» (قسمت دوم)، *مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهیدبهشتی*، شماره ۵۳.

انگلیسی

- Fricero, N. (2020-2021), *Procédure civile*, Gualino, Lextenso, 17ème éd.
- Vidailan, A. (2010), *Histoire Des Conseils Du Roi: Depuis L'origine De La Monarchie Jusqu'a Nos Jours*, Volume 2, Nabu Press.